

دربارهٔ مجموعه شعر گوشه‌ای در اصفهان

سرودهٔ جواد زهتاب - دفتر شعر جوان ۱۳۸۹

مریم جعفری آذرمانی

شاعر و مترجم

در برخورد با شعر نسل جدید غزل‌سرایان، همان‌قدر که جسارت‌های بیانی و ساختاری حساب‌شده (نه بازی‌های مبتذل) ممکن است برای خوانندهٔ غزل هیجان‌انگیز باشد، وفاداری به شیوهٔ غزل‌سرایی نسل‌های قبل نیز نشان‌دهندهٔ توان شاعری است. جواد زهتاب در مجموعهٔ *گوشه‌ای در اصفهان* در گروه دوم قرار می‌گیرد. در شعرهای او به‌ندرت می‌توان اثری از جسارت‌های یادشده دید؛ در حالی که نمی‌توان شیوهٔ شاعری او را نادیده گرفت. او هرچند بیان جدیدی در غزل جوان ایجاد نکرده است، اما همین اهمیت دادن او به شیوهٔ شاعران نسل‌های پیشین که از اشاره‌هایش در آخر کتاب مشخص است و همچنین تأکیدی که بر غزل به معنای اصلی خود یعنی تغزل دارد و در متن کتاب می‌توان پی گرفت، از او یک غزل‌سرا به معنای تعریف‌شدهٔ آن ساخته است:

چه بی‌قبیل و قال و هیاهو چه تنها

من این سو چه بی‌کس تو آن سو چه تنها

جهان همچنان می‌زند دور باطل

چه با من چه با تو چه با او چه تنها... (ص ۱۱)

او در شعرهایش مجموعاً چندان گرایش به تکلف ندارد و این ویژگی، خود حاصل تجربه در فضای شعر و حشر و نشر با شاعران مهم هم‌روزگار خود است. اما جایی که ذره‌ای تکلف به کار می‌برد به سادگی و روانی زبان شعری او لطمه می‌زند:

می‌آبی آن‌گونه که در کوچه شود شیخ

با گرد قدم‌های تو سرگرم تیمم (ص ۲۳)

همچنین استفاده از «م» در فعل نهی از روان بودن زبان شعر کم می‌کند. مثلاً استفاده از «نکن» به جای «مکن» در بیت زیر می‌توانست زبان شعر را امروزی‌تر کند:

نبض حیاط می‌زند و حوض می‌تپد

بنشین کنار حوض کمی، پا به پا مکن

ما در رسمی‌ترین و اداری‌ترین شکل زبانمان از نون برای نهی استفاده می‌کنیم؛ چون نه تنها به دستور زبان آسیبی نمی‌رساند و آن را سبک نمی‌کند، بلکه قابل‌فهم‌تر می‌کند و بسیاری اوقات همین میم نهی است که شعر را با وجود تازگی‌ش، کهنه نشان می‌دهد.

علاوه بر این، استفاده از شکل کهن کلمات، شعر را کهن جلوه می‌دهد:

مثلاً در بیت زیر استفاده از کلمه «نگه» به جای «نگاه»:

بی‌تاب مهربانی خورشید نیستم

بر من بتاب ای نگهت آفتاب‌تر!

(ص ۵۵)

همچنین امروزه «چون» در جواب «چرا» می‌آید، استفاده از «چون» به معنای «مثل» یا «مانند» زبان را سنگین می‌کند:

ای ذات هر تغزل و معنای هر غزل

چون طبع عشق، گرمی و چون روح آب، تر

(ص ۵۶)

اما تکلیف شاعر بودن زهتاب، برای خودش روشن است و می‌داند که چگونه باید طبع شاعری خود را راضی نگه دارد. شعرهای او گویی پیش از نوشته شدن در ذهنش ساخته شده‌اند، یعنی در واقع جرقه هر شعر با یک مصرع زده شده و شاعر می‌داند که در نهایت هم چه خواهد گفت، زیرا تقریباً در تمام بیت‌های هر شعر، یک حرف چند بار تکرار شده است و اگرچه این خصوصیت، در شعرهای شاعران بزرگ غزل‌سرا نیز دیده می‌شود، اما اگر فقط به آن بسنده شود ممکن است امکان تجربه ساحت‌های دیگر شعر فراهم نشود. مثلاً شیوه سیال ذهن، قطعاً برای او که سال‌هاست می‌نویسد، افق جدیدی در شعرهایش ایجاد می‌کند. چه ایرادی دارد که شاعر بنشیند و شعر بنویسد و منتظر جرقه الهام شعر نباشد؟

او در بعضی موارد شاید به دلیل لذتی که از سرودن یک بیت می‌برد، آن بیت را بی‌نیاز از ویرایش می‌داند مثلاً:

اسکندری خون‌ریز در چشم تو می‌بینم

در من شکوه تخت جمشید است می‌سوزد

(ص ۲۵)

هر چند که این دو مصرع سخت به هم مرتبط هستند، اما سوختن ربطی به خون‌ریز بودن ندارد. مگر سوختن را از زخم بدانیم که تلویحاً در کلمه خون‌ریز آمده است. مثلاً شاید شاعر با ویرایش شعر خود به جای «شکوه»، از عبارتی که به زخم مربوط باشد استفاده می‌کرد؛ با این معنا که زخم‌های تخت جمشید می‌سوزد.

آتش گرفته برگ‌های شمس‌ی تقویم

یا در غروبی تلخ خورشید است می‌سوزد؟ (ص ۲۵)

در این بیت، سوختن (حتی اگر غروب باشد) که ذات خورشید و امری بدیهی است، به صورت یک پرسش مطرح می‌شود که همین پرسش ممکن است برای مخاطب شگفتی شاعرانه ایجاد کند، اما می‌شد با ویرایش آن، شعر دقیق‌تری را به وجود آورد؛ مثلاً می‌توان پرسید چرا غروب تلخ است؟ چه تناسبی با سوختن دارد؟ مثلاً می‌شد حتی از کلمه سرد به جای تلخ استفاده کرد، هر چند که معنا را متناقض‌نما یا پیچیده‌تر کند.

در مجموع غزل‌های جواد زهتاب آرام در ذهن خواننده حرکت می‌کنند و این مسأله در برخی موارد موجب این می‌شود که مخاطب بیتی یا تصویری در ذهنش باقی نماند. زیرا آن‌چنان فراز و فرودی ندارند که خواننده را متعجب کنند، اما در بعضی شعرها می‌توان به سطرها و گاهی به یک شعر مشخص‌تر برخورد. عنوان گوشه‌ای در اصفهان، از عناصر موسیقی بهره برده و این نام در مجموعه شعرها نیز خود را نشان داده است، زیرا در بسیاری از شعرهای این مجموعه موسیقی درونی و آهنگی که کلمات (فارغ از وزن عروضی) در کنار هم ایجاد کرده‌اند، دیده می‌شود و این خصوصیتی است که برای هر شاعر غزل‌سرایی با هر شیوه بیانی امتیاز به حساب می‌آید:

آتش‌فشان خفته در آغوش برف‌هاست

شهریور- آذری‌ست که من می‌شناسمش (ص ۶۹)

کمین گرفتی و پاییدمت در آینه‌ها

تو غنچه بودی و بوییدمت در آینه‌ها

تو را چنان که تویی هیچ‌کس نمی‌فهمید

تو را چنان که تویی دیدمت در آینه‌ها (ص ۱۷)

غزل اگر صادقانه باشد غزل اگر عاشقانه باشد

نمی‌شود جاودانه باشد اگر بدون بهانه باشد

...

چگونه یا کی؟ چه فرق دارد که آب یا می؟ بهار یا دی؟

تمام هستی به رقص آید اگر زمانه، زمانه باشد (ص ۲۹)

اما یکی از بهترین شعرهای این مجموعه که شاید تمام خصوصیت‌های شاعری زهتاب را دارد:

سه حرف قشنگ اولین حرف‌ها

که عشق است و زیباترین حرف‌ها

...

به پایان رسیدیم و بیچاره من!

که می‌ترسم از آخرین حرف‌ها (ص ۳۱ و ۳۲)